

**نگه**

**یادداشتی بر «گورهای بی‌سنگ»**

**ماتروشکای امید**

**سامه‌انتهاج**

در همه ادوار و فرهنگ‌ها پدیده زایش تقدیس شده و از زن و زمین به‌عنوان نماد باروری و فراوانی یاد می‌شود که تیلور آن را در نقش‌ها و پیکره‌های الهه‌ها و ایزدانوان شاهدیم. همچنین وجود خدایگان مادینه باروری ایرانی مانند آناهیتا و اشی و نگاره‌های زنانه در دوره‌های مختلف نشان از اهمیت و ارزش نیروی زنانگی و مادری در این سرزمین دارد.

قصه «گورهای بی‌سنگ» نیز قصه سفر زایش است. قصه پشت پرده اتاق‌های سرد معاینه مطب‌های زنان و زایمان، کلینیک‌های درمان ناباروری، قصه چشم‌های منتظر بچه‌های شیرخوارگاه و دل‌هایی که باید سنگ شسود تا به بچه‌های شیرخوارگاه دل نبندد. قصه امتداد حیات در تکرار موجودی حتی از زن و وجود دیگری، قصه جاودانگی و امید.

بنفشه رحمانی در «گورهای بی‌سنگ» با نُه جستار درباره نازایی روایت‌هایی در قالب ناداستان بدون خیال‌پردازی‌های ادیبانه، از تجربه زیسته و درونی آمیخته با تلاش‌ها، شکست‌ها و امیدها و بیم‌هایش گفته است. «تجربه‌های دست اول برای راهی از رنج». نُه جستار به قاعده نه ماه انتظار برای تولد موجودی از دل موجودی دیگر شبیه ماتروشکاهای چوبی روی جلد که بی‌تاسب با موضوع این ناداستان شگفت و جسورانه نیست. اتفاقی شبیه والدیون. نام «گورهای بی‌سنگ» نقبی بر «سنگی بر گوری» جلال است: «ما بچه نداریم…»، اما روایت بنفشه رحمانی در جستار نهم به امید ختم می‌شود. امید به زایش در سن باروری به مدد علم و دوا و درمان و دعا و امید به خدا.

او قالبی جستارگونه و زندگی‌نامه مانند را برای روایت خود انتخاب کرده است و با تسلط در ارائه مسیر درمان بسیار دقیق‌ها همچون بیان شرح حال بیماری که توسط پزشک گفته می‌شود به توصیف مراحل مواجهه و درمان می‌پردازد. رحمانی در جستار «لیاقت» از شایستگی و لیاقت مادرشدن می‌گوید؛ عزیزه مادری که به گرایش ذاتی در محافظت و پرورش فرزندان توسط مادر اشاره دارد. همدلی آموخته‌شده کودکان به‌خصوص دخترانی که در کنار عروسک‌هایشان از خردسالی و میل به مراقبت و پرورش، در بزرگسالی به مادرانگی بهتر می‌انجامد. او حامله‌شدن را دلیل بر لیاقت مادری می‌داند. از عذاب وجدان همیشگی مادرانی که بار کلمه «مادرزادی» را برای کودکان ناقص‌نشان تا همیشه به دوش می‌کشند، می‌گوید و بر این باور است که نازایی برخلاف علم پزشکی که نقص جسمانی محسوب می‌شود، در ذهن زنان ناباور جرم انگاشته می‌شود.

جستار «فقدان» با پیشانی‌نوشت «خداوند داد و خداوند گرفت» باب ۱، آیه ۲۱ کتاب ایوب آغاز می‌گردد. مواجهه جبری با فقدان که صرفا به مخاطب زن نازا نمی‌پردازد بلکه آمیخته‌ای از نگرش، بینش و گرایش انسانی است که یک موهبت خدادادی از او سلب شده و زمانی که به مقام تسلیم و ناامیدی می‌رسد دست به جبران می‌زند؛ گاه با به چالش کشیدن و آزمودن خود با ورزشی دشوار. گاه با پرورش یک گیاه که زود می‌خشکد، یختن یک غذای شور و سوخته، مواجهه با ناکامی که فراتر از نازایی است. در این فقدان برای زن نازا، فعل خواستن و نتوانستن به فیجیح‌ترین شکل صرف می‌شود. فقدان فرزند ملال می‌آورد و این ملال فقط شامل حال مادر نمی‌شود، فقدان همه بستگان و فامیل می‌شود. فاجعه زمانی اتفاق می‌افتد که نویسنده چنینی را که امیدوار بود تبدیل به بچه شود از دست می‌دهد. عدد لعنتی اسی‌جی جی با شرایط جنین نمی‌خواند و دکتر به جای استراحت مطلق به‌عنوان کورسوی امید دستور خاستم بارداری می‌دهد. سبط.

رحمانی در جستار «رقابت» ما را از مقدمه به نتیجه می‌رساند. او مثل خیلی از انسان‌ها از بازنده‌بودن بیزار است و نمی‌خواهد بازنده ماجرا باشد و بهترین راه برای بازنده‌نبودن را رقابت‌نگردن می‌داند. از نظر او فرد نازا یک بازنده ابدی است. جستار نویسنده در تائوشکنی نوشتن از تجربه زیسته نازایی و نشان دادن زخم‌ها، دردها و مشقت‌هایش در مسیر مبارزه و تلاش برای بچه‌دارشدن ستودنی است.

در جستار «کار» با نوع عجیبی از شغل‌های وابسته به نازایی مواجهه می‌شویم: «مادر جایگزین»، «سارو»، «دونر» که در هنگام خواندن این جستار شگفت‌زده می‌شویم از موانع این کارها، هزینه‌ها، شرم‌ها، مراقبت‌ها و دل‌بستگی‌ها و دل‌گدندن‌های آن. اینجا دیگر موضوع فقط خود مسئله نازایی نیست، اتفاقات حول و حوش آن است. در جستار «درد» شرح درد مادر، خواهر، دوست و زانی را که در مواجهه با پدیده زایمان درد کشیده‌اند می‌خوانیم. نویسنده بیشترین درد خود برای مادرشدن را درد سسقط می‌داند و با شجاعت تمام از حس رنج آمیخته با شرم دردهایی که در این راه نکشیده است به ما می‌گوید.

نویسنده در «جاودانگی» می‌خواهد از تمایل انسان برای امتداد آرزوهایش بگوید. مثل پدیده فرزندآوری، میراثی که برای آیندگان به جای می‌گذارد و آثاری که تولید و بازتولید می‌کند. در جای جای کتاب «گورهای بی‌سنگ» بارها به موضوع «جاودانگی» از ابعاد مختلف تکریمسته شده است. روایت دور از موضوع رحمانی با عنوان «خانه» شگفت است. گاستون باشلار درباره مفهوم «خانه» می‌گوید: «آدمی پیش از افکنده‌شدن به جهان در گهواره خانه نهاده شده است» و ما منتظریم که با بلافصل‌ترین فضای مرتبط با آدمی روبه‌رو شویم. مکانی برای خلوت با خود، همسر و فرزندان و دیگران، اما اینجا خانه‌ای است که خانه نیست و سپس در مواجهه با شیرخوارگاه و اتفاقاتی که در آن توسط نویسنده بازگو می‌شود به وجه دیگری از خود، فرزند و بناهگاه و مأمن می‌رسیم.

در جستار «طبیعت» راوی بیارداری را بیشتر در انحصار طبیعت می‌بیند تا در کنترل علم. «خانه پروین» خانه متفاوت دیگر این روایت است، محل نگهداری زنان معتاد و حتی کارتن‌خوابی که به‌راحتی باردار شده‌اند و تصمیمشان چنین‌ها گرفته شده است. زنانی که مشکلاتی بزرگ‌تر از نازایی دارند و امیدهای کوچکی برای زندگی بهتر. او نیز از آزمون و خطای دارو و درمان خسته است و خود را به دست طبیعت می‌سپارد. و در آخر «امید» فرزنددارشدن تیرر آخر آرزوهاییی با امکان محقق شدن رؤیای غیرقابل دستیابی است. از نظر نویسنده امید گاهی شبیه اشیایی به‌ظاهر فراموش‌شده است که به هیچ دردی نمی‌خورند اما نمی‌توانی دورشان بیندازی؛ تصویر سیاه و سفید یک سونوگرافی قدیمی، کارت مشخصات جنین‌های فریزشده، شبیه ماتروشکاهای روسی؛ عروسک‌های چوبی درون‌تهی که در هم لانه کرده‌اند. هربار یکی دیگر از دل قبلی بیرون می‌آید، ولی کوچک‌تر می‌شود. نمی‌دانی چندتای دیگر مانده و چقدر کوچک خواهد شد، ولی تا وقتی هنوز هست ادامه می‌دهی.

**یادداشتی بر «گورهای بی‌سنگ»**

**بنفشه رحمانی**

# سنگ سزیرف نازایی

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**

**مینو دباغ‌ها**



ردیف نمی‌نشینند یا لحظه‌ای که بنفشه با صدای بلند گریه می‌کند تا فیلم به‌دنیا‌آوردن مادر هم‌اتاقی‌اش را خراب کند. حضور شوهر زنی که رحمش را اجاره می‌دهد، در کنار هادی و باز شدن تدریج یخ میانشان. به‌گمان من این وجه با اشاره به زن‌عموجان به باه اوج خود می‌رسد. زنی اثرگذار در زندگی اطرافیان که اتفاقا کانون خویشان خود است ولی چون بچه‌ای ندارد، کسی پس از مرگش اسم و رسم او را به خاطر نمی‌آورد تا در گورستان سراغش برود. در پایان جستارها آن مداومت در مسیر و به‌زعم نویسنده جنگ پایان می‌یابد ولی آنچه هرگز در «گورهای بی‌سنگ» رها نمی‌شود، همان سنگ سزیرف است. با گفتن اینکه «وقتی چیزی را رها می‌کنی و به فکرش نیستی، بیشتر ممکن است اتفاق بیفتد.» می‌فهمی امید هنوز وجود دارد، فقط در شکلی دیگر ظاهر شده. مگر آدم به چه چیز این دنیا می‌تواند سال‌ها مؤمن بماند، جز امید؟

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**سپهر**

**روایت**

**مادری دقیقا چطور چیزی است؟**

**تجربه خیلی شخصی**

**پرهام جنائیان**

**پرهام جنائیان**

**پرهام جنائیان**

**پرهام جنائیان**

**پرهام جنائیان**

**پرهام جنائیان**

**پرهام جنائیان**

**پره**